

تاثیر آسیب های اجتماعی بر مشکلات خانواده

موسی باقری فر^۱، کلثوم ابراهیمی شاهرودی^۲، محمد ابراهیم زاده پودینه^۳، مهناز نقیبی فرد^۴

^۱ دانشگاه سیستان و بلوچستان، کارشناسی ارشد علوم تربیتی (گرایش روان شناسی تربیتی)

^۲ دانشگاه سیستان و بلوچستان کارشناسی علوم تربیتی (گرایش آموزش و پرورش)

^۳ دانشگاه سیستان و بلوچستان کارشناسی علوم تربیتی (گرایش آموزش و پرورش)

^۴ دانشگاه سیستان و بلوچستان کارشناسی علوم تربیتی (گرایش آموزش و پرورش)

نام نویسنده مسئول:

موسی باقری فر

چکیده

تحقیق حاضر، جهت بررسی آسیب های اجتماعی از بعد، والدین شاغل، محیط فقیر، فمینیسم و اثرات طلاق بر کودکان، تک والدینی، والدین ناتنی بر فروپاشی کانون گرم خانواده می باشد و مشکلاتی که این پدیده بر روابط اجتماعی و صدمات جبران ناپذیری که بربک کشوری گذارند می گذارد و نیز فقدان یکی از اعضای خانواده و ایجاد مشکلات روحی و روانی و تاثیر والدین شاغل بر عملکرد روابط اجتماعی در آینده شغلی و میزان سازگاری آنها با افراد، هدف پژوهش حاضر بررسی تاثیر نقش جامعه در بروز مشکلات خانوادگی و تاثیر آن بر کودک و مشکلاتی که این پدیده بر روابط کودک در روابط اجتماعی در محیط پیرامون می گذارد باعث می گردد که در انتخابات در زمینه های مختلف پیش روی ثبات قدم نداشته و لرزان و نامطمئن قدم بردارد. تحقیق حاضر به روش کتابخانه-ای انجام پذیرفته است و به صورت توصیفی، تحلیلی انجام گرفته است.

واژگان کلیدی: خانواده، مادران شاغل، کودکان، اجتماع، فرزندخواندگی،

ازدواج، فمینیسم، طلاق.

مقدمه

هرعامل اجتماعی شدن با سایر عوامل تعامل می کند. «خانواده» واحدی اجتماعی با ابعاد گوناگون است که به دلیل اهمیت و جایگاه ویژه اش از دیرباز مورد توجه اندیشمندان اجتماعی بوده است. از یک سو، ارتباط و کنش متقابل خانواده با اجزاء و نهادهای دیگر جامعه، و از سوی دیگر، پایداری و پایداری آن در طول اعصار و قرون متمادی، بسیاری از اندیشمندان را برآن داشته که درحوزه های گوناگون علمی و با رویکرد های دینی، اخلاقی، فلسفی، و حقوقی که رویکردهای غالب در دوران های پیشین بوده اند، از قرن نوزدهم میلادی پیدایش و گسترش مجموعه ای از رویکردهای جدید به خانواده را شاهد بوده ایم که به بررسی تاریخی، مردم شناختی، روان شناختی و جامعه شناختی در این زمینه پرداخته اند [۱].

آنچه که به زندگی کودک شکل می دهد، دستورها و توصیه های ما نیست، بلکه اعمال و شیوه های زندگی ماست. جزئی ترین، ریزترین، پنهان ترین و غیررسمی ترین رفتارهای ما، وسیع ترین، عمیق ترین و آشکارترین تاثیرات را به دنبال دارند. «کودکان آنچه که ما می خواهیم نمی شوند بلکه آنچه که ما انجام می دهیم، می شوند.» خوشبختانه این نکته که کودکان خردسال شالوده و سنگ بنای جامعه هستند، به میزان شایات توجهی مورد پذیرش و تایید است و اکنون، به آن به عنوان راه ورود به حیطه رشد انسانی و موقعیتی برای مشارکت بخش های گوناگون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی، فرصتی برای تماس و همکاری با جوامع محلی نگریسته می شود. واقعیت این است که چگونگی نگاه و دید ما به مسائل مربوط به کودکان، آیینی تمام نمای آینده ی جامعه ی ماست. داشتن فرزندان سالم و شاد، عامل تداوم حیات خانوادگی است و نباید بسیاری از اموری را که به زندگی خانوادگی شیرینی و لطف می بخشد فدای چیز دیگری کرد. تولد فرزندان در محیط خانه، احساس ثمرداشتن را برای والدین در پی دارد و بدین ترتیب آنها احساس بقای نسل را خواهند داشت. به راستی که تشبیه زیبای پیامبر که فرمودند: «فرزند صالح گلی از گل های بهشت است.» گل های زیبانشان از تلاش های بی وقفه والدین دارد که با صبوری ثمره ی زندگانی خود را رشد و پرورش داده اند، تعدد فرزندان به مثابه جمع شدن گل ها در کنار یکدیگر است که گلستانی زیبا و آرام بخش را پدید می آورد. [۲] طلاق موضوعی است که تا چند سال پیش همه درباره آن به نجوا حرف می زدند، و یا این اصطلاح را به ندرت و آن هم با واکنش نسبت به آن می شنیدند، بطوری که کسی که از همسرش جدا می شد به خاطر طلاق عواقب شغلی، اجتماعی و... در انتظارش بود. اما امروزه، متأسفانه شمار قابل ملاحظه ای، ازدواجها به طلاق ختم می شود و در نتیجه برای زن و شوهر و هم فرزندان آنها مشکلات عدیده ای به وجود می آید. [۳] فروید روان انسان را به کوه یخی بزرگ تشبیه می کند که بخش بزرگی از آن در اعماق آب غوطه ور است و تنها قله ی آن از آب بیرون است. به عبارتی، آگاهی ما از افکارمان بسیار اندک است و بخش عظیمی از ادراک ها، تمایلات و آرزوهای عمیق در زیر آستانه آگاهی قرار دارد و دور از دسترس است. عملکردها و جلوه های روان یازهن را مستقیماً نمی توان دید که به آن اصطلاحاً "رفتار می گویند. رفتار کلمه ای است که روان شناسان برای بیان آنچه مردم انجام می دهند به کار می برند و آن را مطالعه می کنند. [۴] یافته های علم روانشناسی به صورتی روزافزون سرازیمینه های علمی دیگر برمی آورد و برداشته ی روبه گسترش یافته های روانشناسی در پهنه ها و شاخه های گوناگون دانش بشر، به سرعت افزوده می شود. امروزه دیگر، یافته های روانشناختی محدود به حیطه های پزشکی و در مانی، آموزشی و تربیتی، زبان شناسی و جامعه شناسی و اداره و مدیریت کارگاه ها و کارخانه ها و سازمان های خدماتی و طراحی ماشین ها و ابزارهای دقیق و تربیت نیروهای گوناگون با قابلیت های جورواجو و... نمی شود. [۵] دانشمندان علوم اجتماعی، در مقایسه با رفتارهای اجتماعی مطلوب، زمان و تلاش بسیار بیشتری را صرف مطالعه و بررسی رفتارهای ضد اجتماعی کرده اند. مقایسه تعداد پژوهش هایی که از پایان قرن نوزدهم تا سال ۲۰۰۰ میلادی سالانه در نشریات روانشناسی به چاپ رسیده است، نشان می دهد که طی صدسال تحقیق در زمینه ی علوم اجتماعی، در مقایسه با رفتارهای اجتماعی مطلوب تعداد بیشتری از پژوهش ها به تجاوز و خشونت و پر خاش گری اختصاص یافته است. با وجودی که «پدران» بانفوذ و قدرتمند علوم اجتماعی مانند دورکیم و اسمیت از اهمیت زمینه ی رفتارهای اجتماعی مطلوب در زندگی بشر به خوبی آگاه بودند. این امر می توان نشانگر عدم انجام تحقیقات لازم درباره ی این گونه رفتارها در گذشته دانست. [۶] یافته های علم روانشناسی به صورتی روزافزون سرازیمینه های علمی دیگر برمی آورد و برداشته ی روبه گسترش یافته های روانشناسی در پهنه ها و شاخه های گوناگون دانش بشر، به سرعت افزوده می شود. امروزه دیگر، یافته های روانشناختی محدود به حیطه های پزشکی و در مانی، آموزشی و تربیتی، زبان شناسی و جامعه شناسی و اداره و مدیریت کارگاه ها و کارخانه ها و سازمان های خدماتی و طراحی ماشین ها و ابزارهای دقیق و تربیت نیروهای گوناگون با قابلیت های جورواجو و... نمی شود. [۵]. در هر جامعه ای بخش قابل توجهی از افراد انسانی را کودکان تشکیل داده و با توجه به این که آنان از لطافت روحی بالایی برخوردارند و همچنین بسیار آسیب پذیر و شکننده می باشند، به طوری که تحولات سریع اجتماعی و فرهنگی در جوامع امروز بر پیچیدگی روابط انسانی تاثیرگذار بوده، در جهان امروز، عمده فعالیت های مشاوره ای معطوف به مدرسه است، و مدارس و آموزشگاه ها به مهمترین پژوهش و عمل در مشاوره تبدیل شده اند. ولی متأسفانه این مساله در میهن ما جایگاه واقعی خود را پیدا نکرده است. در حالی که اهمیت این دوره و به طور کلی دوره ابتدایی بر هیچ کس پوشیده نیست، و چه بسا کودکانی که بعلت طلاق والدین در وضعیت نابسامانی بسر می برند، و هر روز می بینند که

مادریا پدر، همکلاس هایشان به مدرسه مراجعه می کنند، و اصطلاحاتی که ممکن است دوستانشان به آنها بزنند که فلانی پدریا مادر ندارد و همچنین در مورد افرادی که والدین را به دلایل گوناگون از دست داده اند [۷].

ضرورت و اهمیت تحقیق

برسی های علمی نشان می دهد که از هر ده انسانی که در این جهان پنهان زیست می کنند، یک نفر شناخته یاناشناخته با معلولیت و کمبودی درگیر است و قریب پنج درصد کودکان، دچار نقصی جسمی، حسی یا ذهنی هستند و درصد قابل توجهی از این عده نیاز به آموزش خاص و مراقبت های ویژه دارند. این واقعیت ها و حقایقی نظیر وجود نارساییهایی از قبیل سوء تغذیه، جنگ، سست شدن بنیان خانوادگی و کافی نبودن بهداشت و درمان در بسیاری از نقاط جهان که خود از عوامل موثر در ازدیاد کودکان استثنایی هستند لزوم توجه عمیق تر به مساله را ایجاب می کند و به موضوع پیشگیری از تولد کودک معلول، و جلوگیری از ابتلای به معلولیت بعد از تولد ارزش و اهمیتی خاص می دهد. [۸].

اگرچه قرن بیستم، عصر کودک نامیده شده است، اما هنوز محرومیت عاطفی وجود دارد و مسئول این محرومیت ها در حال حاضر جامعه ای است که به نظر نمی رسد کودکان را دوست داشته باشد. به همان اندازه ای که مایه شرفته تر شده ایم، به همان اندازه نیز کودکان را از مردم جدا کرده ایم و از آنها انتظار داریم، از محیط های طبیعی دوری جویند و در آپارتمان های چند طبقه زندگی کنند و محیط های آرام بخش و تفریحی را، برای بزرگترها بگذارند. زمانی که آمدن نوجوان به دنیای خارج از خانه، امری ناخوشایند تلقی می شود، وظیفه والدین در قبال فرزندان، بطور روز افزون، مشکل تر می گردد. در روستا ها و شهرهای کوچک، بچه ها به محض اینکه به اندازه کافی بزرگ شدند، برای کمک به والدین خود، به آنها می پیوندند. تحقیقات نشان داده است که این همکاری، به آنها کمک می کند تا نقش فعالتری را، در جامعه اطراف خود به عهده بگیرند و بهمان اندازه، فعالیت خیلی بهتری را در سطح مدرسه داشته باشند. [۹] والدین کودکان می پرسند: آیا من کار درستی کرده ام که فرزندم را به مهد کودک فرستاده ام؟ والدین کودکان بزرگتری می پرسند: بالاخره چه وقتی می خواهند به بچه ام خواندن را یاد بدهند؟ و هزاران سوال دیگر..... اما به ندرت این پرسش های مهم ترمطرح می شود که: نیازهای حیاتی کودکان خردسال، والدین و مربیان کدام اند؟ و چگونه می توان نیازهای هر یک از آنها را به گونه ای که مانع از برآورده شدن نیازهای دیگر نشود، برآورده ساخت؟ [۱۰]

یافته ها

(بیرشت، ۱۹۵۰). مسوولیت به عنوان یکی از واژگان روان شناسی یعنی: احساس وابستگی یا ارتباط باشخص نیازمند. (شوارتز، ۱۹۷۷، ص ۲۴۶). همین نویسنده، حس تعهد را عامل احساس مسوولیت و «انجام عملی در جهت ارزیابی خود» می داند. مونتارا (۲۰۰۱، ص ۷۹) بین دو مفهوم مسوولیت تمایز قائل می شود: « مسوولیت در مقابل دیگران، در مقابل جوامع و منافع مشترک آنها» و « مسوولیت در مقابل کوتاهی های خود و پیامدهای آن». مسوولیت در برابر دیگران (مسوولیت اجتماعی) شامل توجه به رفاه، سلامت، تعلیم و تربیت و امنیت آنان و نیز علاقمند بودن و پرداختن به گرایشات و علایق جامعه است. [۶] راجرز براون (۱۹۶۵) می گوید: اجتماعی شدن عبارت است از یاد گرفتن نه تنها هنجارهای مرتبط با مقوله ای از اعمال همچون « رفتاری پر خاشگروانه» بلکه نیز آنچه رفتار پر خاشگروانه را تشکیل می دهد و اساس کار تعریف مقوله به شمار می رود. [۱۱]

والدین شاغل

امروزه گرایش های انعطاف پذیر نسبت به خانواده، خیلی از زنان را بطور روز افزون تشویق کرده است تا شغل اصلی خود و نگهداری از اطفال را ادغام کرده، و در این فرایند، خود و همسر را از مشکلات زندگی آزاد کنند. شوهرانی که در می یابند می توانند بدون از دست دادن نقش خود در خانواده همسر شاغل داشته باشند، ناگهان خود را با وظایفی مثل لباس شستن و ایستادن در صف مواد غذایی مواجه می بینند. زمانی که یک زن بچه دار می شود و قصد ندارد کارش را رها کند، زندگی خانوادگی به وضوح دچار مشکل می شود. کودکان والدین شاغل، با مزایا و ضرراتی روبرو می باشند (و در مقایسه با شرایط سنتی و غیر متعادل گذشته، که مادر، تمام روز در خانه بود و پدر تنها در روزهای تعطیل و یا آخر شب در خانه حضور داشت) در حال حاضر پدر، وقت بیشتری در خانه است و بچه ها از دیدن پدر خوشحالند. جای نگرانی است پدر فقط در حالی در خانه باشد که خسته و کوفته است! و بچه ها بجای بازی با پدر و همنشینی با وی با جملاتی روبرو شوند که بچه ها سروصدا نکنید پدرتان خواب است؟ خسته است؟ استراحت می کند. [۹].

نقش خانواده در اختلالات روان تنی

آن دسته از بیماری های جسمانی که، تجارب اجتماعی یا تعارضات روان شناختی و هیجانات زندگی می توانند به حالتی از فیزیولوژی جسمانی تبدیل شوند که در نهایت به آن بیماری ها منجر شوند را اختلالات روان تنی می گویند. این عقیده که حالت های روانی می تواند برکنش های جسم انسان تاثیر بگذارد، باور تازه ای نیست. متفکران قبل از میلاد نیز به اثر ذهن بر جسم اشاره کرده اند. در پزشکی قدیم ایران نیز «اعراض نفسانی» و تاثیر آن بر بیماریها به کرات اشاره و مطرح شده است. در روان شناسی و روان پزشکی در مفهوم جدید، با مطرح شدن بحث استرس، رابطه متقابل حالات روانی و جسمانی بسیار دقیق تر از سده های قبل مورد بررسی قرار گرفته است. در بعضی از مواقع آشفتگی ها و مشکلات خانواده منجر به شکل گیری اختلالات روان تنی می شوند. زمانی که عامل فشار زنا، یک اتفاق یا رخداد مهم در خانواده باشد، روی اعضای خانواده تاثیر می گذارد. انطباق عضو خانواده با یک عامل فشارزای آن (اختلاف زناشویی، مرگ ناپهنگام یکی از اعضا، طلاق و...) موجب کاهش مقاومت او نسبت به عوامل فشارزای دیگر می شود. در چنین وضعیتی، علی رغم زندگی اعضای خانواده، مقاومت آنها در مقابل بیماریها به طور فزاینده ای کاهش می یابد. بنابراین اعضای خانواده یک نقطه فروپاشی دارند که نمی توانند بیشتر از آن مقاومت کنند. فشار بیشتر خانواده باعث اضمحلال یکی از اعضای خود می شود و در نهایت آنها را به وسیله بیماریها از پای در می آورد. ویژگی های فرهنگی نیز از جمله عواملی هستند که در برخی از موارد می تواند همسو با فشار خانواده، نقطه فروپاشی را پایین آورد. متقابلاً در برخی موارد نیز می تواند مقاومت اعضای خانواده را افزایش دهد. [۱۲]

ناپهنجاری و عوامل آن

زندگی اجتماعی مستلزم سازگاری بین همه آحاد آنست، همانطور که جامعه باید فرد را در خود بپذیرد و جایگاه و مقام مناسبی برای او در متن خویش لحاظ نماید، فرد نیز باید با ایفای نقش مفید، خود را با جامعه سازگار نماید تا بتواند از امکانات و قوای نهفته و پراکنده اجتماعی برای رشد و ترقی خویش بهره مند شود. سازگاری و تناسب فرد با جامعه مستلزم سازگاری و تناسب جامعه با فرد است و لازمه سازگاری متقابل وجود انتظارات و توقعات بین فرد و جامعه بوده و هر نوع انتظار و توقعی که جامعه با توجه به امکانات خود و قابلیت های افراد از فرد خاص دارد نقش اجتماعی آن فرد را پدید می آورد. اگر نقش اجتماعی هر فرد توقعات جامعه از او باشد، مقام اجتماعی هر فرد توقعات او از جامعه است. نقش جنبه دینامیک مقام اجتماعی و ظاهرکننده آن می باشد. نقش و مقام اجتماعی هر فرد نشانه سازگاری آن فرد با جامعه خویش است. هر جامعه ای به جهت داشتن ارزشها و الگوهای خاص فرهنگی حدود معینی را برای رفتار فردی و اجتماعی ایجاد می نماید و این ارزشها و الگوها در رابطه مستقیم با نقش و مقام اجتماعی فرد می باشد. ارزشها و هنجارهای اجتماعی اگر خاستگاه عرفی داشته باشد ضامن مقام و موقعیت اجتماعی فرد است، و اگر خاستگاه حقوقی نیز داشته باشد علاوه بر حفظ موقعیت اجتماعی ضامن حقوق و وظایف هر فرد خواهد بود. ترمرد و تخلف فرد علیه ارزشها و هنجارهای حاکم بر روابط اجتماعی در مفهوم کلی آن ناپهنجاری نام دارد. ناپهنجاری نشانه مشخص عدم تطابق و ناسازگاری فرد با نظام زندگی دسته جمعی ولو در موقعیت زمانی خاص و از دست دادن نقش خویش در جامعه است، درعین حالیکه حاکی از تعارض یا اختلال فکری یا روانی فرد ناپهنجاری نیز می باشد. اگر ترمرد و عصیانگری شخص ناپهنجار حقوق افراد دیگر را ضایع کند و یا لطمات و خطرانی را متوجه اجتماع نماید و مانع ایفای نقش و انجام وظائف عادی افراد شود بزهکاری نام می گیرد. بزهکاری مفهومی اخص از ناپهنجاری است و غالباً جنبه جزائی داشته و فرد را مستحق کیفر قضائی می سازد. بزهکاری اگرچه نشانه ناسازگاری فرد با جامعه است، گاهی از ناسازگاری جامعه با فرد منشأ می گیرد یعنی تعارض ارزشها با همدیگر، ناکافی بودن امکانات اجتماعی، هرج و مرج و بی نظمی، نبود نظارت و کنترل و اختلاف طبقاتی و بی عدالتی اقتصادی زمینه سازگاری جامعه با فرد را برهم می زند، گاهی عملکرد غلط فردی خاص موجب عکس العمل غلط از جانب دیگری می شود. ناسازگاری فردی تا آنجا که ناشی از عوامل اجتماعی می باشد غالباً زاینده تعارضات روانی و فکری است که اوضاع نابسامان جامعه پدید می آورد. زیرا معمولاً عوامل اجتماعی از طریق انگیزه های روانی موجب بزهکاری می شود. تعارض الگوها و ناکامی های اجتماعی از اساسی ترین عامل ناپهنجاری می باشد. در علم اخلاق هر نوع رفتاری که برخلاف ارزشهای مثبت و مفید اخلاقی یهنی خوبی ها باشد رفتار ناپهنجار و غیرعادی است. حقوقدانان معتقدند؛ هر نوع رفتاری که ناقض قوانین موضوعه و مدون جامعه باشد رفتار ناپهنجار و غیرعادی است. علمای روان شناسی و جامعه شناسی می گویند: رفتار ناپهنجار یعنی رفتاری که از معیارهای متوسط آماری در هر جامعه انحراف پیدا کند. روان پزشکی اغلب، معیار بالینی را در تشخیص رفتار غیرعادی از رفتار عادی معتبر می داند، فرد ناپهنجار کسی است که از وضع روانی خود ناراضی بوده و به روان پزشک مراجعه می کند. تعریف اجتماعی: اصولاً ناپهنجاری لفظی است که اغلب در علوم اجتماعی بکار می رود، از نظر جامعه شناسی هر نوع رفتاری که با موازین و سنن معمول و معمول جامعه و فرهنگ حاکم بر آن مطابقت نداشته باشد رفتار ناپهنجار تلقی می شود. ناپهنجاری پدیده ای است که هم از نظر فردی و هم از نظر اجتماعی قابل بررسی و تحقیق علمی بوده و طبعاً دارای علل و عواملی قابل کشف و تشخیص می باشد، که از نظر روان شناسی و جامعه شناسی این عوامل عبارتند از: عامل فیزیولوژی، عامل ژنتیک، عامل اجتماعی، عامل خانوادگی، عامل جغرافیایی، عامل روانی [۱۳]

تاثیر فمینیسم در بروز طلاق

هویت زدایی^۱؛ تکنیکی است که در سطح جهان برای برخورد با فرد دوم (همسر) به کار می رود. اگر زن از حضور مرد خود دچار نگرانی و خستگی شده باشد و نخواهد به تحریکات او پاسخ گوید یا طوری با او برخورد کند که گویی اصلاً^۲ احساسی نسبت به وی ندارد، شخصیت او را تخریب خواهد کرد. البته شخصیت زدایی نسبی در رفتار روزمره همه ما بادیگران دیده می شود، اما اغلب تاحدی است که برای دیگران آزار دهنده نیست. رفتار میلیونها زنی که درگیر پرونده های حضانت فرزند خود هستند، در قالب خود خواهانه، تحریکاتی عملی دارد و صد البته به توانایی زنان در خلق منطقی متکی است و به راحتی می تواند آنان را از شر احساسات خشونت بار رهایی بخشد. در دل این زنان، خشونت سردرخنه کرده است، و بدون نشانه ای، روند طلاق شکل می گیرد؛ زنانی که به راحتی مرد خویش - یعنی کسی که زمانی او را قربانی امیال خویش کرده بود - را تخریب می کنند و بعد بدون هیچ احساسی، سرد و بی روح؛ ماجرا را نظاره گر هستند. همین زنانی که، پیش از دهه ۶۰، پایه پای شوهران خود در امور خانه مشارکت می کردند. اما چه شد که هم اکنون تصویری کنند قدیم ترها تحت استیلاي مردان زورگو قرار داشتند! آیا به قول عده ای، سوء استفاده مردان از قدرتی که در اختیار داشتند و اعمال فشارهای آنان بر زنان باعث نشده تا اکنون که قدرت در اختیار زنان قرار دارد، به فکر طلاق بیفتند؟! با فروپاشی واحد زندگی خانوادگی، ساختار خانواده های دو والدی به ساختار خانواده های تک والدی (زن) تبدیل می شود. در این ساختار، زنان، مرد خود را نه شخص مناسبی برای ابراز عشق و محبت، و نه پدری شایسته برای فرزندشان می دانند. در چنین نظامی که بی عدالتی حکم فرماست، مردان قربانی و زنان فرمانروایند. در یک کلام باید گفت طلاق چگونه تضمین می دهد که با جدایی زن و مرد از یکدیگر، فرزند از پدرش جدا نشود؟ پائول بوهانان^۳ نامرئی شدن حضور پدر را ساقط کردن او از بشر بودنش برمی شمارد. به محض قطع ارتباط و تنها شدن، دیگر کسی او را بشناسد. خطای فاحش فمینیست های افراطی این است که مدعی می شوند حقوق والدین (به خصوص پدر) به روشنی از حقوق کودک جداست. اما وقتی نوبت به مادران می رسد، می گویند سرنوشت حقوق کودک دردست ما است. هولناک ترین چیزی که فمینیست ها درباره ی بچه های کوچک و نيز بچه های طلاق می گویند، این است که باید خود را کاملاً^۴ برای کشف منافع انحصاری زنان و ارتقای آن فدا کنند. اصولاً^۵ فمینیست ها، کاری به کار فرزند ندارند، ولی به محض آنکه موضوع به زن مربوط شود، در کار او هم، به عنوان فردی که مربوط به زن است، مداخله می کنند. یکی از تبعات مستقیم فروپاشی مدل های خانواده سالم و اجرای سیاست های تک حضانتی مادر، پدید آمدن خانواده های تک والدی در سطحی بسیار گسترده است که سرپرستی آنها بر عهده زنان می باشد. پس از این تحول، تبعات دیگری هم پدید آمد که نشان می داد حضور زنان سرپرست خانوار، به هیچ وجه سالم و کارآمد نبوده و به دلیل محرومیت از هیئت های مردانه پدرانه، اضطراب و آسیب هایی که بسیار جدی و خطرناک بود، نصیب کودکان می کرد. ناگفته پیداست که این عقاید درباره موقعیت پدر و مادر، زاویه نگاه کودک را منعکس نمی کند، بلکه بر حقوق و منافع زنان مبتنی است. در ضمن این فرض غلط را هم پیش می آورد که مردان، پرستاران و مراقبان محکمه پسندی^۶ برای کودکان خود نیستند. این در حالی است که با مروری بر تاریخچه حقوق پدر، درمی یابیم که همیشه این پدر بوده است که بر بهترین منافع کودک در حضانت مشترک تاکید می کرده است. [۱۳]

اهمیت پدر

مارگت مید؛ از نگاهی مردم شناختی می گوید: «در آغازین لحظات تاریخ بشری، مرد با بتکاری اجتماعی تغذیه زن و سایر افراد کوچکتر خود را به دست گرفت». همچنین صاحب نظران زیادی، تحول اجتماعی قرن نوزدهم به بعد را مدیون پدرانی دانستند که مسوولیت پرورش و رشد فرزندانشان را بر عهده داشتند. در واقع اهمیت پدر را با مسایلی چون پرورش و نگهداری فرزندان، مدت طولانی در خانه ماندن و از فرزندان نگهداری کردن، حمام بردن کودک و کارهایی از این قبیل نمی سنجند، بلکه پدر نیز مانند مادر، دوست داشتنی و علاقه مند به فرزندان و نگران آنهاست. چه طوری شود که یک بچه نوپا از یک طرف اتاق آرام قدم بر می دارد و خود را در آغوش پدری می اندازد که تمام طول روز را کار کرده است؟! اگر پرورش مادری به تنهایی کفایت می کرد، پس چرا کودک خود را در آغوش پدری می اندازد که در تمام طول روز، بیرون از منزل کار می کرده است؟! آن چیست که پدر فراهم می کند و مادر نمی کند؟ دکتر شیلاروسان^۷ نتیجه می گیرد که نقش پدران امروزی بر ارتقای سلامت فرزندان، چه دختر و چه پسر، بسیار اهمیت دارد. او می گوید شیوه پدران در رفتار با فرزندان، متفاوت از شیوه مادران است. چرا که کیفیت این تعامل و تاثیر آن بر «درونی سازی» تعامل رفتاری را نباید از نظر دور داشت. پدران همیشه برای کودکان خود، موقعیتی غیر منتظره و در عین حال کنترل شده را فراهم می کنند تا فرزندان بتوانند توانایی های خود را پرورش داده و در صورت لزوم خود را با هرگونه تغییر، نقص یا احتمال تطبیق دهند. به

¹ Depersonalization

² Paul Bohannan.

³ Fathers Guide to the Courts Chapter .

⁴ Prima Facie.

⁵ Margaret Mead.

⁶ Shila Rossan.

نظر دکتر روسان، رفتار آشکار او متفاوت پدر با دختر یا پسر خود، موجب می شود تا فرزندان به سرعت یاد بگیرند چگونه باید با دیگران رقابت یا همکاری کنند؛ یا موفق هستند یا نه؛ خود را خطرناک می دانند یا آسیب پذیر و بالاخره آیا پدیدنگران دنیا و آدمهای اطراف خود باشند یا خیر. حال باتمام این اوصاف چگونه می توان گفت پدراهمیت زیادی ندارد؟ [۱۳] برای کودکان خود نیستند. این درحالی است که با مروری بر تاریخچه حقوق پد، درمی یابیم که همیشه این پدربوده است که بر بهترین منافع کودک درحضانة مشترک تاکید می کرده است. [۱۳]

آثار حضور فرزندان در زندگی والدین

برآوردن انتظارات والدین و دیگران اولین نقش فرزندان در زندگی است. تمایل به داشتن فرزند، مشوق جوانان به امر ازدواج می باشد. پدر و مادر عروس و داماد خویشان و آشنایان به گونه ای عمل می کنند که انتظار دارند زوجین جوان صاحب فرزند شوند. لذا تاخیر در باروری، موجبات نگرانی زوجین را فراهم می آورد، تا چه رسد به عدم باروری یا ناتوانی در باروری همسر. دومین عامل آثار حضور فرزندان، عامل دلگرمی والدین در کانون خانواده می باشد؛ چراکه تولد فرزندان سالم در خانواده، موجب افزایش دلگرمی زوجین می شود؛ چرا که باعث حضور به موقع پدر در خانه، هم بیانگر علاقه و اشتیاق زیاد او به دیدار فرزند است و هم موجب دلگرمی بیشتر همسر. در خانواده ای که زوجین اوقات زیادی را با سکوت سپری می کردند، پس از تولد فرزند زمینه بیشتری برای گفت و گو فراهم شده است و موجبات همدلی رادری خواهد داشت. سومین عامل دیگر: تداوم حیات خانواده می باشد. چراکه یکی از علل طلاق ها ی بارز نداشتن فرزند می باشد. عدم حضور فرزند در محیط خانواده، یکی از عوامل بروز ناپایداری در زندگی مشترک است. عامل دیگر فرزند، احساس ثمر بخش بودن است که منجر به بقای نسل می شود. باعث از تنهایی درآمدن مادری می شود و یک نوع دلگرمی و تنوع در زندگی رخ داده و از حالت رکود و یکنواختی زندگی خارج شده و زندگی شاد و متنوع خواهند داشت. [۲]

روان شناسی و تفاوت های رفتاری

همگی با تفاوت های رفتاری انسان ها با یکدیگر آشنا مییم و می دانیم که افراد گوناگون دارای احساسات، افکار و اعمال متفاوتی هستند، تا جایی که شاید نتوان دوفر در آنکه از تمامی جهات به یکدیگر شبیه باشند پیدا کرد. این تفاوت حتی در میان همشکمان یکسان، که به ظاهر شباهت بسیاری با یکدیگر دارند نیز به چشم می خورد. به رغم این تفاوت ها، روان شناسان به دنبال آن اند که قانون مندی رفتارهای انسان را کشف کنند و آنان دروای رفتارهای به ظاهر پراکنده و متفاوت، در جست و جوی مشابهت هایند و می خواهند بدانند که آیا این رفتارهای به ظاهر پراکنده از قوانین مشترکی تبعیت می کنند یا نه؟ می خواهند ببینند که آیا راههایی وجود دارد که به کمک آن ها بتوانیم نابسامانی رفتارهای انسانی را سامان بدهیم؟ چنین تلاش هایی تاکنون به صورت گوناگون به ثمر رسیده و روان شناسان موفق به کشف برخی از قوانین برای توضیح و تغییر رفتارها شده اند. دسته ای از روان شناسان تلاش کرده اند انسان ها را در تیپ های مختلف شخصیتی دسته بندی کنند و از این طریق برای رفتارهای آن ها تفسیری واحد بیابند. اگر بتوانیم برای شخصیت انسان یک ساختار ترسیم کنیم ف یعنی بتوانیم اجزای تشکیل دهنده دستگاه روانی او را مشخص کنیم، خواهیم توانست رفتارها را با توجه به سرمنشا آن ها، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. برای مثال همگی می دانیم که انسان عقلی دارد و به کمک آن می تواند پدیده ها را مورد توجه قرار داده، آن ها را تجزیه و تحلیل کند و در مورد آن ها دست به قضاوت بزند. در عین حال می دانیم که انسان علاوه بر عقل، امیالی نیز دارد. او میل دارد در اجتماع جایگاه مناسبی داشته باشد و مورد توجه دیگران قرار بگیرد. حال با توجه به این دوی بخش از شخصیت انسان یعنی عقل و میل اجتماعی، می توانیم برخی از رفتارهای انسانی را تفسیر کنیم. بسیاری از انسان ها حکم عقلی خود را به سبب ملاحظات اجتماعی، اظهار نکرده، گاه خلاف آن را آشکار می کنند. در چنین شرایطی می توانیم بگوئیم که دآوری عقلانی انسان با تمایلات اجتماعی او در تعارض قرار گرفته، به علت قوی بودن تمایلات اجتماعی و غلبه آن بر عقل، توانسته است عقل را از میدان به در کرده، حتی آن را برای توجیه تمایلات خویش به کار بگیرد. چنین تفسیری با توجه به دوی بخش از شخصیت انسان، یعنی عقل و تمایلات اجتماعی انجام می گیرد. آیا دنیای روانی یا شخصیت او، مانند جسمش از اجزایی ساخته شده است؟ پاسخ به چنین سوالی هم مثبت است هم منفی. مثبت است از آن جهت که بالاخره انسان در درون خود احساس می کند که افکاری دارد و امیالی، از سوی دیگر احساس می کند که افکار او گوناگون اند و به اشکال گوناگون قابل طبقه بندی می باشند. هم چنین امیال انسان نیز قابل تقسیم به دسته های مختلف اند. این دسته بندی دنیای ذهنی انسان، این فکر را ایجاد می کند که می توان این دنیا را به شکل ساختاری تجسم کرد که دارای اجزایی است و نوعی رابطه بین این اجزا برقرار است. اما پاسخ سوال دیگر منفی است از آن جهت که دنیای روانی انسان مانند جسم او از اجزای قابل تجزیه و انفکاک تشکیل نشده اند که بتوان آن ها را به طور مجزا مورد بررسی قرار داد. جسم انسان از دستگاههای گوناگونی چون دستگاه عصبی، دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون تشکیل شده است. این دستگاهها ضمن این که دارای اثر تعاملی با یکدیگرند، خود نوعی استقلال نیز دارند و می توان آن ها را به شکل مستقل مجسم کرد و بررسی های تحقیقی روی آنها انجام داد. چنین تفکیکی در مورد دنیای روانی انسان امکان پذیر نیست و اگر هم بخواهیم اجزای آن را در نظر بگیریم، ناگزیر از تأمل و تفکر عقلانی هستیم. عقل تنها می تواند از طریق تفکر انتزاعی دنیای روانی انسان تجسم کند و برای

آن اجزایی قائل شود. مهمترین اجزای دستگاه روانی انسان عبارت انداز: عقل، هوی (لایه بدنی، لایه اجتماعی، لایه فردی) قلب: بخش اصلی و مرکزی شخصیت انسان قلب است. (احمدی، ۱۳۸۷). در یک جمع بندی وبه نگاه عامیانه، مردم اغلب به دودسته ی با استعداد و بی استعداد تقسیم و طبقه بندی می شوند. اگر هرکسی به اطراف خود نظری بیفکند هر روز با اختلافات کیفی فاحشی که بین افراد جامعه وجود دارد مواجه می شود. به هر حال در مشاهده دقیق تری معلوم می شود که تمام فراد در گونه های مشخصی قرار ندارند و اختلاف میان آنها از لحاظ درجات است. به این ترتیب استنباط می شود که تفاوت های فردی را بیشتر می توان کمی دانست تا کیفی. از آنجاکه تفاوت های فردی، جنبه کمی دارند، این سوال پیش می آید که درجات مختلف هر خصیصه ویژه چگونه در بین مردم توزیع شده است؟ آیا افراد در دسته ها و طبقات معینی گروه بندی شده اند؟ [۱۴]

تأثیرات اجتماعی شدن

اجتماعی شدن به فرایندی اشاره دارد که مردم از راه آن پارامترهای اساسی فرهنگ خویش را می آموزند؛ آنها از آن راه نسبت به ماهیت جامعه ای که بایستی به آن مرتبط باشند و در آن به گونه ی شایسته ای عمل کنند و از ماهیت قواعد و هنجارهایی که چنین عملکردی را رهبری می کند، شناخت پیدامی کند. همچنین موقعیت اجتماعی یکی از اصول عمده ی سازمانی در جامعه است. متخصصان بیولوژی، سلسله مراتب اجتماعی را مشخصه کلی و جهانی جوامع انسانی می دانند. به نظر نمی رسد مقام و موقعیت اجتماعی به طور کلی عامل پیش بینی کننده ی معتبری در زمینه مفید بودن و یاری رساندن باشد. اما این سخن بدان معناییست که در امر کمک سانی عاملی بی اهمیت تلقی می شود. به جرأت می توان گفت که موقعیت اجتماعی در تأثیر متقابل با سایر متغیرها، بر روی رفتارهای اجتماعی اثر می گذارد. به عنوان مثال، طبقه اجتماعی ممکن است موجب تحت تأثیر مشابهت ها قرار گیرد، یعنی افراد طبقه متوسط به آسیب دیدگان طبقه متوسط کمک می کنند و افراد طبقه پایین تر به مصدومین طبقه پایین تریاری می رسانند. یافته های فلدمن (۱۹۶۸) ممکن است حاصل استفاده غیر عمدی از مدل جوانان طبقه متوسط باشد که بیش از افراد طبقه پایین تر به درخواست کمک آنها پاسخ مثبت می دادند. مقام و موقعیت اجتماعی، با هزینه زندگی که خود با میزان رفتارهای اجتماعی مطلوب در جامعه همبستگی منفی دارد، مرتبط است. بنابراین مقام و موقعیت اجتماعی، عامل پیش بینی کننده ی منفی در کمک رسانی در پایتخت ها و شهرهای بزرگ به شمار می رود. [۱۵]

مشخصات الگو

بزرگسالان ممکن است برای کودکان الگوهای مثبت اجتماعی بشوند. در محیط طبیعی کودک، محبت و قدرت اغلب با هم رابطه مثبت دارند. مثلاً "بسیاری از پدر و مادرها نسبت به فرزندان خود رفتاری دوستانه دارند و در عین حال از موقعیتی مستحکم و پر قدرت برخوردارند و می توانند پاداش های ارزشمندی بدهند. این یک واقعیت مسلم است که وقتی شخصی که ظاهراً "و صرفاً" هنگام سخن گفتن بر کمال مطلوبی اصرار می ورزد، اما عملاً "بر اساس آن ایده آل زندگی نمی کند، اعتبار و آبروی خود را از دست می دهد. نمونه عملی رفتار، در انتقال الگوهای مثبت رفتاری موثر است و آموزش شفاهی در این زمینه تأثیر کمتری دارد. تجارب آموزشی در دوران کودکی، با رفتارهای اجتماعی آنها در بزرگسالی ارتباط دارد. کودک از محیط اجتماعی، قوانین و مقررات لازم را در مورد رفتارهای مناسب در یک موقعیت خاص، استنتاج و استنباط می کند و ممکن است آن را به موقعیت های مشابه تعمیم بدهد. کودکان در جریان اجتماعی شدن، مقررات و دستورالعمل هایی را برای رفتارهای اجتماعی مطلوب در شرایط خاص، می آموزند. روش های اجتماعی شدن که منجر به اتخاذ تصمیم های مثبت می شود، باید به جای این که بر تصمیم گیری خاصی متمرکز شود، بر روی کودک به عنوان یک فرد تمرکز یابد. برعکس، روش هایی که احتمال اتخاذ تصمیم های منفی را کاهش می دهد، بهتر است بر روی تصمیم گیری خاص متمرکز گردد. [۱۶]

علائم عقده حقارت و درمان آن

عقده حقارت در بسیاری انگیزه تلاش و فعالیت برای جبران ناکامی ها و وصول به موفقیت می شود لکن آثار روانی آن با وصول به هر نوع موفقیتی از بین نمی رود، مگر وقتی فردی به وجود آن وقوف پیدا کند و موفقیت هایش موجب کاهش تمایلات برتری طلبانه او در میدان رقابتهای ناسالم اجتماعی شود و تنش ها و اضطراب های درونی او را نقصان بخشد، در حالیکه اکثر مردم از وجود عقده حقارت خویش بی خبر می باشند. علائم غالبی عقده حقارت اجتماعی عبارتند از: خودستایی افراط آمیز، لاف زدن ها، خودآرایی افراطی، میل شدید به جاه طلبی، وراجی و لفاظی کردن محاورات، تمایل شدید به انباشت مال برای کسب اعتبار اجتماعی، ابراز نفرت از گذشته و تحقیر آن، فرار از واقعیات و تکبر و بزرگ منشی و صدر نشینی، پناه بردن به هر نوع عامل مخدر که گذشته ها را به فراموشی سپارد. افرادی که از احساس حقارت اجتماعی رنج می برند اغلب در اقدامات مهم اجتماعی دچار خوف و اضطراب می شوند که مبادا دچار شکست شده و حقارت آنها بر ملا شود. اولین گام،

برای درمان عقده حقارت، خودکاوی و آگاهی از وجود عقده حقارت از روی علائم آنست. مطالعه حوادث گذشته زندگی و تحلیل رفتار و یادآوری دردها و محرومیت‌ها و احضار آنها در صفحه ظاهر ذهن و سپس تخفیف و تضعیف کردن آنها کمک بسیار زیادی را به فرد می‌کند تا عقده را تبدیل به احساس کرده و آنرا بتدریج تحلیل برد. به قلم آوردن و به تصویر کشیدن سرگذشت خود و بازگو کردن تمایلات و آمال دورانی خود به صورت تداعی آزاد برای افرادی که مورد اعتماد باشند نیز از جمله شیوه‌های خود کاوی و شناخت عقده‌های درونی می‌تواند باشد. **دومین گام**، افزایش درون مایه و تلاش برای اندوختن علم و دانش و دیگر کمالات باطنی تا حدی که به عظمت خای وجودی خود آشنا شد و سپس درک بی‌اعتباری و نسبییت ارزشهای اعتباری جامعه و انجام تمرینات ممتد ذهنی برای جلوگیری از انصراف ذهن به منزلتهای کاذب اجتماعی. **سومین گام**، اجتناب از هرنوع محیط تحقیرآمیز و عرضه تقاضا نزد افراد متکبر و جاه طلب، و عدم پذیرش منت هرکس و ناکس، و فرار از هر عاملی که موجب حقارت نفس می‌شود و عزت و تعالی روح را لکه دار می‌کند. **چهارمین گام**، درک حقارت فطری همه هستی در نزد خداوند و اگر فرد حقارت کشیده همه هستی از جمله همه انسانها از شریف و وضع را در محضر خدا ببیند در خواهد یافت که فضیلت و برتری حقیقی از آن چیست؟ انسان اصولاً همه چیز را در محضر حق برعکس آن چیزی می‌بیند که در جامعه شاهد آنست. **گام پنجم**، مقابله با منزلتهای کاذب اجتماعی و ایجاد شرائط مساعد برای رشد و شکوفائی قابلیت‌های افراد ذیحق توسط مربیان و مسئولان اجتماعی و ایجاد کردن فضائی آکنده از حسن تفاهم و اعتماد و احترام متقابل تا افراد جامعه در روابط انسانی و اداری و سیاسی به حقارت کشانده نشوند، اگرچه متأسفانه تحقق این امر در جو حاکمیت خط بازی‌ها و جاه طلبی‌ها و ارزشهای پوشالی اجتماعی بسیار مشکل است. [۱۴]

منشأ احساس حقارت

احساس حقارت طبیعی: ناتوانی و ناداری و حقارت وضع دوران طفولیت تا سنین جوانی این احساس واقعی رادردمی به وجود می‌آورد که او در تأمین نیازهای مادی و رشد جسمانی خود بشدت محتاج والدین و اطافیان خود بوده و بدون اعانت و اتکاء به آنها، امکان حیات را نخواهد داشت. احساس حقارت وضع و ناتوانی دوران طفولیت همواره در خاطره فرد باقی می‌ماند. به ویژه ناکامی‌ها و محرومیت‌های که در این دوران زیاد است به صورت عقده‌های تلخ و گزنده همیشه در نهانخانه وجودش می‌ماند. واکنش روان در برابر احساس حقارت به صورت تلاش خستگی ناپذیر برای انباشت مال و منال می‌باشد.

احساس حقارت اجتماعی: آثار و تاثیر و اهمیت آن از نظر روان شناسی و تربیت بیش از احساس حقارت طبیعی است، معلول روابط حقارت آمیز و شکست و ناکامی در اهداف و مقاصد حیات اجتماعی می‌باشد. محیط خشک و خشن و مشحون از توهین و تنبیه بدنی خانوادگی، کودکانی ضعیف و جبون و در عین حال پر خاشگر و خشن باری آورد اکثر این کودکان دوشخصیتی بوده و شگردها و حرکات متضادی از خود نشان می‌دهند. به طوری که شناخت شخصیت آنها مشکل است. با دوستان بسیلر علاقه مند و با مخالفان بسیار کینه توز هستند، گاهی بسیار خشونت می‌کنند در حالیکه لحظه‌ای بعد بسیار رئوف و مهربان به نظر می‌رسند. افراد ناز پرورده فاقد قدرت سازگاری بوده و صفات متضادی از خود بروز می‌دهند و واکنش روانی آنها علیه احساس حقارت و شکست و ناکامی شدیدتر از همه گروه‌هاست. فقر و ناداری نیز مانند ناز پروردگی روحیه ناسالم و سرخورده‌ای پدید می‌آورد و موجب احساس حقارت می‌شود. [۱۵]

عقده حقارت

امیال ارضاء نشده و سر کوفته در ناخود آگاه ما جای گرفته و به صورت عقده‌گر می‌آید. وقتی تمایلی سرکوب شده به صورت عقده در ضمیر ناخود آگاه قرار گرفت به طور غیر ارادی و توأم با هیجان و فشار بر رفتار روزانه ما دخالت می‌نماید و آنرا تحت الشعاع قرار می‌دهد. چون عقده‌ها در زمینه روانی ما و صله ناجوری هستند که باید بالاخره به خارج فرستاده شود تا روان از درد و فشار ناشی از آن رهایی یابد. عقده‌ها همچون میکروبیها یا باید در نهاد انسان از بین بروند و یا باید به شکلی از زمینه روانی خارج گردند، والا نه تنها استرس‌های روانی ایجاد کرده و ارتباط منطقی رفتار آدمی را بهم می‌زند خود مولد عقده‌های دیگری می‌شود. مهمترین عقده روانی که از بدو تولد تا آخرین لحظات زندگی شکل دهنده رفتار و تعیین کننده سرنوشت فردی باشد عقده حقارت^۷ است. عقده حقارت ابتدایه صورت احساس حقارت^۸ ظاهری می‌شود. یعنی حقارت تا وقتی در شعور خود آگاه وجود دارد و فرد کاملاً^۹ به وجود آن آگاهی دارد احساس حقارت نام دارد. و شخص از وجود آن رنج می‌برد و لذا با نهایت تلاش ذهنی سعی می‌کند آنرا فراموش یا انکار نماید و یا با شگردهای مختلف روانی و رفتاری آنرا جبران کند. در این صورت

7. Complex

8. Stress

9. Inferiorty.

1. Inferiority feeling.

1. Compensation.

احساس حقارت از عرصه خودآگاه به نهانخانه درون رفته و تبدیل به عقده می شود. انگیزه فعالیت بیش از حد توان و شبانه روزی بسیاری از مردم در وصول به اهداف اقتصادی یا اجتماعی ریشه در همین واقعیت روانی دارد، در واقع محرک اصلی بسیاری از اعمال انسانها عقده های روانی است. [۱۴]

نتایج

طلاق به هردلیل، درست یا نادرستی که صورت می گیرد (هم برای فرد و هم برای جامعه) پیامدهایی دارد؛ و زوج های متارکه کرده رابه انزوای موقت یا دائمی می کشاند. در بیشتر خانواده هایی که طلاق در آن ها صورت گرفته، اعضای خانواده یک دوره جدی پریشانی را داشته اند که حدود یکسال یا بیشتر طول می کشد. به طور کلی، زن و شوهر هر دو، مشکلات احساسی و عملی پیدامی کنند. حدود ۹۰ درصد از کودکان حاصل از طلاق رازنان سرپرستی می کنند. و به همین دلیل این گروه از زنان عصبانی و افسرده بوده، احساس تنهایی نموده، و به عبارت دیگر در مانده می شوند؛ ولی پس از مدتی این ناراحتی ها کمتری می شود. مادر همراه کودک نیز، معمولاً "بامشکلات متعددی (نظیر کاهش درآمد، نقل مکان به محل سکونت ارزان، کار، محروم از حمایت اجتماعی، بزرگ کردن بچه به تنهایی مواجه است. نقش هایی که زنان و مردان برعهده می گیرند، بایکدیگر متفاوت است. نقش جنسیت مرد بر رفتار قاطع و اعتماد به نفس و اطمینان در تصمیم های شخصی تأکید دارد، در حالی که نقش جنسیت زن بر روابط بین فردی، پرورش، تربیت و مراقبت تأکید می ورزد. این تعارض نشان می دهد که بعضی از انواع کمک رسانی ها، از جمله کمک رسانی هایی که در خانواده صورت می گیرد، بیشتر با نقش جنسیت زنان سازگار است، در حالی که انواع دیگر کمک رسانی (مانند دخالت برای کمک کردن به مصدومین یک حادثه رانندگی، در شرایطی که تعداد زیادی از مردم ایستاده اند و تماشا می کنند) با نقش جنسیت مردان مطابق دارد. این نقش های اجتماعی را که کودک از پدر و مادر خویش فرامی گیرد، در صورت عدم وجود یکی از آنها به عل طلاق و یا عوامل دیگر چه لطمت جبران ناپذیری برپیکره این آینده ساز مملکت مان وارد خواهد کرد. ناپذیری یا نامادری بودن ماجرابی ظریف و خطرناک است. یک نوع زمین مین گذاری شده است که باید با احتیاط از آن گذشت. بمبی در انفجار است. متأسفانه در کشور ما آمارها نشان می دهند که از هر صد ازدواج شهری، دوازده مورد به طلاق منجر می شوند.

نتیجه گیری و جمع بندی

شاید بهترین کاری که می توانیم انجام دهیم این است که قبل از پذیرفتن وظیفه نامادری یا ناپدیری از خود بپرسیم: «آیا من به راستی این کودک را دوست دارم؟» آیا می توانم هفته ها، ماهها یا حتی سالها خصومت ورزی این کودک را که گمان می کند من او را از پدر یا مادرش محروم کرده ام تحمل کنم؟ آیا می توانم این حقیقت را بپذیرم که این کودک در مراحل بعدی احتمالاً "ازهر اقدامی برای ازهم پاشیدن ازدواج من و همسرم خودداری نخواهد کرد؟". با اینکه طلاق یک فاجعه است اما اگر تنها راه حل موجود باشد، وظیفه داریم اثرات مخرب آن را به حداقل برسانیم. کودکان، قربانیان بلافاصله طلاقند. اگر نتوانسته ایم فضای مطلوب و شادی بخش خانوادگی برایشان فراهم کنیم، دست کم باید بیاموزیم که چگونه آنان را از صدمات ناشی از طلاق تا حد امکان در امان داریم. و به این نتیجه می رسیم که طلاق یک اتفاق در زندگی فردی نیست، بلکه دسته ای از تجربیات و استرس ها را برای تمامی اعضای خانواده در پی دارد و با درگیری والدین پیش از جدا شدن واقعی آن ها شروع و پس از طلاق باعث تغییرات متعدد در زندگی آن ها می شود.

منابع و مراجع

- [۱] بستان نجفی، حسین. اسلام و جامعه شناسی خانواده. چاپ پنجم، قم. انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ۱۳۸۹.
- [۲] نیک خو، مهدی، (گلبرگ زندگی) بررسی جنبه های گوناگون رشد و تربیت کودک، چاپ سوم، قم، انتشارات بوستان کتاب. ۱۳۹۰.
- [۳] ایلگ، فرانسس، (لوئیس باتس آمس، سیدنی بیکر). رفتار کودک، ترجمه: مهدی قراچه داغی، چاپ دوم، تهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۸۸.
- [۴] گنجی، حمزه؛ روان شناسی تفاوت های فردی، چاپ دهم، زمستان، تهران، انتشارات بعثت. ۱۳۸۰
- [۵] ویتیگ، آرنو؛ تلخیص لوراسینت، مقدمه روانشناسی؛ ترجمه مهدی محی الدین بناب، چاپ اول تهران، انتشارات رشد. ۱۳۸۶
- [۶] بیرهوف، هانس ورنر، رفتارهای اجتماعی مطلوب از دیدگاه روان شناسی؛ مترجم: رضوان صدقی نژاد، چاپ اول، تهران، انتشارات گل آذین. ۱۳۸۳.
- [۷] حسین نژاد، محمد. مفاهیم و کاربردها در مشاوره با کودکان، چاپ دوم، زمستان، تهران، انتشارات: سپندهنر، ۱۳۷۹
- [۸] پاکزاد، محمود، کودکان استثنائی، چاپ سوم، پاییز، تهران، سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- [۹] جودیث، هان، روانشناسی و مراقبت از کودک؛ ترجمه: مسعود اقبالی، چاپ اول، تهران، انتشارات بوستان. ۱۳۸۵.
- [10] HENRY Margarte Bertha McNamara. Young children . Parents and PEROFSSIONALS:enhancing the links in early childhood .1931.
- [۱۱] ادوین پی، هولندر، و همکاران، روان شناسی اجتماعی (رهبری و قدرت تأثیرات ارتباط جمعی افکار عمومی و فعالیت سیاسی)؛ ترجمه احمد رضوانی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۸
- [۱۲] بیرامی، منصور. خانواده و آسیب شناسی آن، ویرایش، رحمان مشتاق مهر، انتشارات آیدین، چاپ دیبا، نوبت اول، تبریز. ۱۳۷۸
- [۱۳] استوارت، رین؛ تأثیر فمینیسم بر فرزندان، ترجمه کتایون رجبی راد، دفتر نشر معارف، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۹.
- [۱۴] سروری، محمد حسین؛ روان شناسی تفاوت های فردی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۴.
- [۱۵] هاشمی رکاوندی، سید مجتبی، تربیت و شخصیت انسانی جلد ۲. چاپ اول، بهار، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه. ۱۳۷۴